چهارشنبه ۲۵ مهر ۱۴۰۳
۵۱۴
شماره ۴۲۵۴
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

«زودپز» اثر جدید رامبد جوان اشکالات فرمی فراوانی دارد

با زودپز فیلم جا نمی‌افتد

ایمان عظیمی
خبرنگار گروه فرهنگ

نوستالژی یک مرهم یا مکانیسم دفاعی در برابر اختلالات روانی و مسکنی برای آرام شدن دل‌های نگران است. آنها که نمی‌توانند گوا از مشکلات خود در دنیای کنونی بازکنند به حریم امن نوستالژی پناه می‌برند تا به خیال خویش از گزند حادثه دور بمانند و با دل دادن به لحظات خوش گذشته در خوابی عمیق و لذت‌بخش فرو بروند. البته نوستالژی با عشق و علاقه وافر به گذشته صرفا مخصوص آدم‌های عادی نیست و سینمای ایران نیز در سال‌های اخیر میل شدیدی به گذشته نشان داده و بارها از آن به عنوان دستاویزی برای ساخت فیلم بهره برده است.

نمونه متأخر این میل را می‌توان در فیلم جدید رامبد جوان «دنبال کرد. داستان «زودپز» در رجعت به گذشته و دهه مهم و بحرانی ۶۰ و در دوران دفاع مقدس روایت می‌شود. قصه، ماجرای دو بازجاق به نام‌های «سیروس» (محسن تنابنده) و «شاهین» (نوید محمدزاده) است که قصد دارند جنازه پدرزن نوپل خور، محتکر و بدنام‌شان «قدرت» (محمود جعفری) را به جای شهید شهیدی که در پی موشک‌باران صدام از دنیا رفته جا بزنند. شاید ایده مرکزی فیلم برای شما بسیار جذاب به نظر برسد. ولی رامبد جوان جز همین ایده به ظاهر جذاب تقریبا هیچ دستاوردی برای مخاطبانی که به تماشای این اثر نشستند ندارد. استفاده از ایده شوخی با مرگ اتفاق تازه‌ای در سینمای ایران و جهان نیست ولی همنشینی آن با روزهای موشک‌باران تهران شاخک‌های بسیاری را به کار می‌اندازد که رامبد جوان و رفقا چه آشی برایشان پخته‌اند! تمام انرژی فیلم در همان ابتدا صرف حادثه محرک و کنش اصلی اثر، یعنی ترکیدن زودپز و درنتیجه آن مرگ قدرت می‌شود. بعد از این اتفاق سیروس و شاهین در تلاش‌هایی محترم و شکست‌خورده گرد شهر می‌چرخند تا هر طوری شده بدزدن مربوطه را در پستویی پنهان کنند تا شاید بخت و اقبال به آنها رو کند و اوضاع با شهید اعلام شدن قدرت ختم به خیر شود. اما فیلم هیچ ادله مشخص و روشنی به مخاطبانش ارائه نمی‌دهد که این دو چرا علی‌رغم ترسی که از جنگ و موشک دارند مصرانه می‌خواهند وارد مهلکه شوند و از «قدرت» شهید بسازند؟ اصلا شهید شدن یا نشدن و به چه کار سیروس و شاهین می‌آید؟ آیا آنها می‌خواهند با این کار ارزش افزوده‌ای به خود و خانواده‌شان ببخشند یا اینکه تصمیم دارند هرچه زودتر از شر اتهام قتل مبرا شوند؟ مطلقا هیچ‌کدام! اینها مفاهیمی‌اند که بیننده می‌تواند در پاسخ به سوال‌هایی که در طول مشاهده زودپز به سراغش می‌آید، مفروض بگیرد و به آنها ارجاع دهد. وگرنه ساختار روایی فیلم نه تنها پاسخی به سوال‌ها نمی‌دهد، بلکه خود به علامت سوالی بزرگ‌تر بدل می‌شود. این طور به نظر می‌رسد که دست‌اندرکاران اصلی ساخت فیلم هم‌دلی با مسافران نوستالژی‌بازی و گرفتن خنده از تماشاگران در سالن‌های سینما، بلکه پرداخت به موقعیت‌هایی که از اساس راه را بر تحلیل‌های بجا و بی‌جای فرامتنی باز می‌کنند قرار داده‌اند و به همین دلیل است که به جز یک کارگردانی نسبتا شسته‌رفته و سروشکل‌دار در صحنه‌های فرود موشک بر سر مردم تهران و طراحی صحنه و لباس خوب و بازی اندازه و به جای محسن تنابنده در اغلب دقایق نکته مثبت درون‌متنی دیگری ندارد که به آن ببالد؛ راستش قرار هم نیست که به چیزی ببالد چون نگاهی که فیلم به مسئله دارد را نمی‌توان حتی در قالب آثاری که فتیش دهه ۶۰ دارند و از این راه ارتزاق می‌کنند قرار داد. فیلم‌هایی نظیر «نهنگ عنبر»، «فسیل» و «هزارپا» با تمام ساده‌نگاری و دستی که بر دورگردن رویا حلقه می‌کردند، تصویر و تصور جذب آشی از روزگار خوش گذشته در ذهن مخاطب جا می‌انداختند که دور از کارکرد ظاهری شان برای فتح قله گیشه سینمای ایران نبود، ولی استفاده فیلمساز از گذشته در زودپز هیچ ارتباطی با فیلم‌های رویاپرداز و نوستالژی‌زده ندارد و بیشتر خود را به کرانه‌های یک اثر ضدنوستالژی نزدیک می‌کند. البته فیلم در لایه‌های زیرین نقشه خاصی برای انتقال مفاهیم مورد علاقه‌اش به مخاطب ندارد و با محور قرار دادن رویکرد کلیشه‌ای «شوخی با همه چیز» صرفا ایده‌ای که فکر می‌کند به آن رسیده را دنبال می‌کند. باران موشک‌ها درحالی‌یی وقتیه بر سر مردم تهران آوار می‌شود که هیچ مانعی برای ورود رویی با آنها وجود ندارد؛ در این شرایط است که فیلمساز نمایی از شهر ویران شده را در امتداد شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» که طنینش از فضای خارج از قاب به گوش می‌رسد برای مخاطبش به نمایش می‌گذارد و کنه اثر ولایه‌های ضمنی‌تر آن را با تمام مخفاتش در ضمن یک شوخی تلخ، اما به سرانجام نرسیده بیان می‌کند. بار اصلی زودپز را همین شوخی‌ها به دوش می‌کنند تا سوالی در ذهن بیننده نسبت به پایان باسمه‌ای فیلم پا به حال خود رها شدن نکند؛ در این داستان ماجرای کاذب عباسی و شهید شدن پرستار بچه در بیمارستان و بی‌اذنایی آن در فوتبال و اسخمان آن شکل نگیرد. فیلم فروش خوبی خواهد کرد ولی احتمالا به علت آشنایی‌زدایی از المان‌های موجود در محصولات پرمبیاز سینمای ایران و مصرف‌کنندگان اصلی نوستالژی به حد محبوبیت آنها نمی‌رسد.

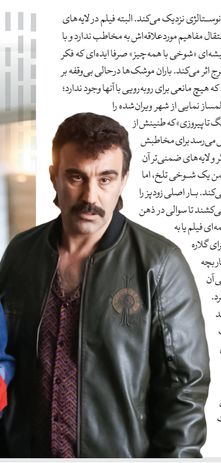

برگی زرین در تاریخ کمدی‌های سخیف

محمدسجاد حمیدیه
خبرنگار

آخرین اثر رامبد جوان، برگ زرینی دیگر به تاریخ شبه‌ژانر کمدی‌های سخیف ایرانی اضافه می‌کند. شبه‌ژانری که یکی از اصلی‌ترین دلایل ایجادش، وجود سانسور نامعقول در سینمای ایران است. تماشاگران ایرانی در طول حدود سه دهه به شدیدترین سانسورهای اخلاقی در اثر سینمایی و تلویزیونی عادت کردند. شنیدن خاطرات هنرمندان درمواجهه با دستگاه‌های ممیزی، همیشه امکان یک خنده، گریه عمیق را برای شما فراهم می‌کند. در فضایی که حتی آوردن لفظ «جان» برای همسر سانسور می‌شود، تماشاگر حکم یک بیان‌گرد را در اختیار شما گذارند، آیا تصور نمی‌کنید شرط دوب آن باشد که به آنها بیندیشم؟ تماشاگر خوانده نیست. خواننده هم وقت میل داشت می‌تواند کتاب را ببندد اما تماشاگر نمی‌تواند حتی برای یک لحظه از توجه خود بکاهد. یک دقیقه کمااشت بار در طول یک نمایش به نظر نمی‌رسد که تنها شما هدایت مرگ قدرت تلاش می‌کنند از خال‌وهای موشک‌باران تهران در دوران دفاع مقدس سوء استفاده کرده و با قرار دادن جنازه قدرت در موقعیت یکی از انتظارجاها و ارشمیقد جنازه و از مزایای شهادت او بهره‌مند شوند. از طرفی زنی به نام خانم زکایی (گلاره عباسی)، که مشخص می‌شود با قدرت سر و سری داشته و قدرت به بهانه سفته‌ها از او سوء استفاده می‌کرده است، متوجه این حقه شده و تلاش می‌کند به عنوان حق‌السکوت سفته‌ها را از سیروس و شاهین مطالبه کند. فیلم زودپز قرار است یک کمدی موقعیت باشد. از این نظر باز طنز فیلم به روی موقعیت اولیه‌ای شکل می‌گیرد که به واسطه ترکیدن زودپز و مرگ قدرت اتفاق می‌افتد. از دل این موقعیت اولیه موقعیت‌های طنز دیگری ساخته می‌شود و فیلمساز تلاش می‌کند به واسطه این موقعیت‌ها از مخاطب خنده بگیرد. اما حقیقت این است که تنها معدودی از این موقعیت‌ها دارای بار طنز مستند و فیلمنامه بدون ایجاد نقطه عطفی در تمام آثار فیلمنامه موقعیت‌ها می‌افتد. اما اگر زودپز همچنان مخاطب را رامی خنداند به این خاطر است که بیشتر جنبه طنز و بار کمدی فیلم روی بازیگرانش به خصوص نوید محمدزاده و محسن تنابنده است و حتی می‌توان گفت اگر این خلاقیت فردی این دو بازیگر نبود فیلم نمی‌توانست همین میزان خنده را نیز از تماشاگر بگیرد. عمده نواقص فیلم متوجه فیلمنامه است و این خودشان می‌دهد که سینمای اصلی سینمای ما همین‌ها هستند. باید گفت که بله زودپز شاید در ساختار درماتیک خود اشکالات متعددی داشته باشد و ایده اصلی فیلم نتواند داستان را ۱۱۰ دقیقه پیش ببرد اما شوخی‌های سطح بالا و تک لحظه‌های درخشانی هم دارد که حسابی از تماشاگران خنده می‌گیرد. شوخی محسن تنابنده با نحوه شعار دادن خواهرزنش نه تنها بسیار بامزه و خنده‌دار است که اجرای آن توسط بازیگر یک کلاس درس بازیگری است. فیلم به لحاظ فنی خصوصا در طراحی تولید و کارگردانی اشکالات اندکی دارد اما اجرای برخی صحنه‌ها (مثل سکانس برخورد موشک به حمام زنانه) ظرافت باقی صحنه‌ها را ندارند. می‌توان این فهرست را از این هم طولانی‌تر کرد و تمام نکات مثبت و منفی زودپز را تک به تک برشمرد. اما این موضوع مشکل چندانی را حل نمی‌کند. به جای آن باید به این نکته توجه کرد که سینمای کمدی ایران در این سال‌ها به قدری کیفیت نازلی پیدا کرده که تماشای فیلمی مانند زودپز در آن غنیمت است. زودپز را می‌توان با تنبیم‌های میانه جدولی تنابنده با نحوه شعار دادن خواهرزنش نه‌تنها بسیار بامزه و خنده‌دار است که اجرای آن توسط بازیگر یک کلاس درس بازیگری است. فیلم به لحاظ فنی خصوصا در طراحی تولید و کارگردانی اشکالات اندکی دارد اما اجرای برخی صحنه‌ها (مثل سکانس برخورد موشک به حمام زنانه) ظرافت باقی صحنه‌ها را ندارند. می‌توان این فهرست را از این هم طولانی‌تر کرد و تمام نکات مثبت و منفی زودپز را تک به تک برشمرد. اما این موضوع مشکل چندانی را حل نمی‌کند. به جای آن باید به این نکته توجه کرد که سینمای کمدی ایران در این سال‌ها به قدری کیفیت نازلی پیدا کرده که تماشای فیلمی مانند زودپز در آن غنیمت است. زودپز را می‌توان با تنبیم‌های میانه جدولی تنابنده با نحوه شعار دادن خواهرزنش نه‌تنها بسیار بامزه و خنده‌دار است که اجرای آن توسط بازیگر یک کلاس درس بازیگری است. تنبیم‌هایی که همیشه خوب بازی می‌کنند و کیفیت مشخصی دارند اما کیفیت شان آنقدر بالا نیست که آنها را شانس قهرمانی بدانیم. زودپز فیلم استاندارد و جالبی است اما آنقدر فیلم مهم و بزرگی نیست که بتوان آن را یکی از بهترین کمدی‌های سال‌های اخیر سینمای ایران دانست و بدون ترس و شرمندگی تماشای آن را به کسی توصیه کرد.

سطل زباله‌ای با روکش طلا

حمیدرضا رنجبرزاده
خبرنگار

«زودپز» با رکوردشکنی در اولین هفته اکرانش شروع کرده است؟ قبول. در ادامه هم رکوردها را جابه جا خواهد کرد؟ باشد! به پوفرش ترین فیلم تاریخ سینمای ایران تبدیل خواهد شد؟ بعید نیست. اصلا هجو رکورد است. برای زودپز! نکته اینجاست که آیا این رکوردهای زودپز و آثاری شبیه به آن، دلیلی بر خوب بودن شان می‌تواند باشد؟ اگرایان عمومی به فیلم‌های به اصطلاح کمدی سال‌های اخیر سینمای ایران، معیار و شاخص مناسبی برای نقد و ارزش‌گذاری است؟

برای پاسخ به این پرسش، بیایید با فیلمنامه آغاز کنیم. فیلمنامه مجموعه‌ای از بیگانه‌هاست که رویش مدام دلخالی، خارجی، روز و شب نوشته شده باشد. ذات و هسته اصلی فیلمنامه، داستان است. اما زودپز داستانی برای تعریف کردن ندارد. اساس و بنیان داستان‌روی به اصطلاح شخصیت‌هایش «استوار» است. سیر داستان در زودپز چگونه پیش می‌رود؟ با کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌ها؟ نه سیروس، نه شاهین و نه باقی مترسک‌های فیلم، عرضه رقم‌زدن هیچ رویداد مهمی را ندارند. همه چیز نصف‌دی پیش می‌رود. بعد از آن در مضحک‌ترین و احمقانه‌ترین سناریوی ممکن، سیروس و شاهین روی ترمیدل بی حاصلی می‌دوند و وقت خودشان و تماشاگر را تلف می‌کنند. سرانجام آنها تقاصدا فی همه چیز لوم می‌روند و هرچه رشته بودند، پنبه می‌شود. اکثر مترسک‌های زودپز را می‌توان به راحتی آب خوردن حذف کرد و آب از آب تکان نخورد، اما زودپز حتی به دو مترسک اصلی خود نیز رحم نمی‌کند و علاوه بر محکومکردن آنها به حماقت و رذالت، بی خاصیت شان نیز می‌کند. برای تعریف‌کردن همین سیر زمانی بیش از ۱۰۰ ثانیه لازم نیست. اما این هنری مانند سازندگان است که همین ۱۰۰ ثانیه را ۱۰۰ دقیقه اگرایان کش دست و پاگیره است. اینجاست که باید از خواص زنشک و آب زنشک، سخن به میان آورد. اما در پایان، خوب است یک بار دیگر به پرسش ابتدایی متن بازگردیم. اگر مدعای این متن، «تافیم» بودن آثاری همچون زودپز است، پس ذیل فروش های محبراهقول و رکورد شکنی هایشان چیست؟ متاسفانه و با تلخکامی، باید گفت امروزه در عصر ابتذال، به سر می‌بریم. در زمانه جولان میان مایگی و حتی فرومایگی هستیم. باندمی ابتذال چیزی است که به فقط فضای فرهنگی - اجتماعی ایران، بلکه تمام دنیا گرفته‌اگر آن است. سری به شبکه‌های اجتماعی بزنید. مبتذل‌ها خوب می‌فروشند و بازار عرضه و تقاضای محتوای سخیف، داغ داغ است! هر روز به آمار شاخ‌های بی‌هنر محمدزاده نیز رسما از «مغزهای کوچک زنگ‌زده» کپی شده و دوزن زودپز، جای گذاری شده است. البته در مغزهای کوچک زنگ‌زده، محمدزاده نقش احمقی را داشت که خود را جدی می‌گرفت و در زودپز، احمقی است که به خودش و نه تماشاگر نمی‌تواند او را جدی بگیرند. زودپز نه فقط برای خودش و مترسک هایش یک‌مرای هیچ چیز دیگری ذوای احترام قائل نیست. عشق، زن، خانواده، فرزند، زندگی، مرگ، شهادت، مردم، در دوزنج بمباران های شهری و... نه هرچیزی که فکرش را بکنید لگدپرانی کنی و به خیال خود، با این هجو همه جانبه، چهره‌ای انتلکتوئلی در نقد اجتماعی برای خودش دست و پا کرده است. اینجاست که باید از خواص زنشک و آب زنشک، سخن به میان آورد. اما در پایان، خوب است یک بار دیگر به پرسش ابتدایی متن بازگردیم. اگر مدعای این متن، «تافیم» بودن آثاری همچون زودپز است، پس ذیل فروش های محبراهقول و رکورد شکنی هایشان چیست؟ متاسفانه و با تلخکامی، باید گفت امروزه در عصر ابتذال، به سر می‌بریم. در زمانه جولان میان مایگی و حتی فرومایگی هستیم. باندمی ابتذال چیزی است که به فقط فضای فرهنگی - اجتماعی ایران، بلکه تمام دنیا گرفته‌اگر آن است. سری به شبکه‌های اجتماعی بزنید. مبتذل‌ها خوب می‌فروشند و بازار عرضه و تقاضای محتوای سخیف، داغ داغ است! هر روز به آمار شاخ‌های بی‌هنر محمدزاده نیز رسما از «مغزهای کوچک زنگ‌زده» کپی شده و دوزن زودپز، جای گذاری شده است. البته در مغزهای کوچک زنگ‌زده، محمدزاده نقش احمقی را داشت که خود را جدی می‌گرفت و در زودپز، احمقی است که به خودش و نه تماشاگر نمی‌تواند او را جدی بگیرند. زودپز نه فقط برای خودش و مترسک هایش یک‌مرای هیچ چیز دیگری ذوای احترام قائل نیست. عشق، زن، خانواده، فرزند، زندگی، مرگ، شهادت، مردم، در دوزنج بمباران های شهری و... نه هرچیزی که فکرش را بکنید لگدپرانی کنی و به خیال خود، با این هجو همه جانبه، چهره‌ای انتلکتوئلی در نقد اجتماعی برای خودش دست و پا کرده است. اینجاست که باید از خواص زنشک و آب زنشک، سخن به میان آورد. اما در پایان، خوب است یک بار دیگر به پرسش ابتدایی متن بازگردیم. اگر مدعای این متن، «تافیم» بودن آثاری همچون زودپز است، پس ذیل فروش های محبراهقول و رکورد شکنی هایشان چیست؟ متاسفانه و با تلخکامی، باید گفت امروزه در عصر ابتذال، به سر می‌بریم. در زمانه جولان میان مایگی و حتی فرومایگی هستیم. باندمی ابتذال چیزی است که به فقط فضای فرهنگی - اجتماعی ایران، بلکه تمام دنیا گرفته‌اگر آن است. سری به شبکه‌های اجتماعی بزنید. مبتذل‌ها خوب می‌فروشند و بازار عرضه و تقاضای محتوای سخیف، داغ داغ است! هر روز به آمار شاخ‌های بی‌هنر

موشک با چاشنی آبگوشت!

محمدتقی گلاته‌مایی
خبرنگار

«زودپز» دستپخت دیگری است از سینمای به اصطلاح تجاری ما که قرار است به لطف اسم و دارو بزرگ معروفش بفروشد و حتما هم خواهد فروخت و چه چیزی بهتر از سود و پول و شهرت برای عوامل آن. این وسط آنچه مهم نیست مخاطب است و رضایت حداقلی او از پولی که پرداخته تا به اسم فیلم و کمدی به او حسبی مبتذل و فرومایه از سرگرمی و خنده را غالب کند است و بعد هم پر فروش آن را بدهند که فیلم باید فروش داشته باشد و فلان فدر فروخته و فلان رکورد را زده است.

خدایش بیامرزد «رنه کلر» را که چه زیبا گفت: «زمانی که از تماشاگران دعوت می‌کنید تا در سالن سینما بنشینند و چند ساعت از وقت شان را در اختیار شما بگذارند، آیا تصور نمی‌کنید شرط ادب آن باشد که به آنها بیندیشیم؟» تماشاگر خوانده نیست. خواننده هم وقت میل داشت می‌تواند کتاب را ببندد اما تماشاگر نمی‌تواند حتی برای یک لحظه از توجه خود بکاهد. یک دقیقه کمااشت بار در طول یک نمایش به نظر نمی‌رسد که تنها شما هدایت مرگ قدرت تلاش می‌کنند از خال‌وهای موشک‌باران تهران در دوران دفاع مقدس سوء استفاده کرده و با قرار دادن جنازه قدرت در موقعیت یکی از انتظارجاها و ارشمیقد جنازه و از مزایای شهادت او بهره‌مند شوند. از طرفی زنی به نام خانم زکایی (گلاره عباسی)، که مشخص می‌شود با قدرت سر و سری داشته و قدرت به بهانه سفته‌ها از او سوء استفاده می‌کرده است، متوجه این حقه شده و تلاش می‌کند به عنوان حق‌السکوت سفته‌ها را از سیروس و شاهین مطالبه کند. فیلم زودپز قرار است یک کمدی موقعیت باشد. از این نظر باز طنز فیلم به روی موقعیت اولیه‌ای شکل می‌گیرد که به واسطه ترکیدن زودپز و مرگ قدرت اتفاق می‌افتد. از دل این موقعیت اولیه موقعیت‌های طنز دیگری ساخته می‌شود و فیلمساز تلاش می‌کند به واسطه این موقعیت‌ها از مخاطب خنده بگیرد. اما حقیقت این است که تنها معدودی از این موقعیت‌ها دارای بار طنز مستند و فیلمنامه بدون ایجاد نقطه عطفی در تمام آثار فیلمنامه موقعیت‌ها می‌افتد. اما اگر زودپز همچنان مخاطب را رامی خنداند به این خاطر است که بیشتر جنبه طنز و بار کمدی فیلم روی بازیگرانش به خصوص نوید محمدزاده و محسن تنابنده است و حتی می‌توان گفت اگر این خلاقیت فردی این دو بازیگر نبود فیلم نمی‌توانست همین میزان خنده را نیز از تماشاگر بگیرد. عمده نواقص فیلم متوجه فیلمنامه است و این خودشان می‌دهد که سینمای اصلی سینمای ما همین‌ها هستند. باید گفت که بله زودپز شاید در ساختار درماتیک خود اشکالات متعددی داشته باشد و ایده اصلی فیلم نتواند داستان را ۱۱۰ دقیقه پیش ببرد اما شوخی‌های سطح بالا و تک لحظه‌های درخشانی هم دارد که حسابی از تماشاگران خنده می‌گیرد. شوخی محسن تنابنده با نحوه شعار دادن خواهرزنش نه‌تنها بسیار بامزه و خنده‌دار است که اجرای آن توسط بازیگر یک کلاس درس بازیگری است. فیلم به لحاظ فنی خصوصا در طراحی تولید و کارگردانی اشکالات اندکی دارد اما اجرای برخی صحنه‌ها (مثل سکانس برخورد موشک به حمام زنانه) ظرافت باقی صحنه‌ها را ندارند. می‌توان این فهرست را از این هم طولانی‌تر کرد و تمام نکات مثبت و منفی زودپز را تک به تک برشمرد. اما این موضوع مشکل چندانی را حل نمی‌کند. به جای آن باید به این نکته توجه کرد که سینمای کمدی ایران در این سال‌ها به قدری کیفیت نازلی پیدا کرده که تماشای فیلمی مانند زودپز در آن غنیمت است. زودپز را می‌توان با تنبیم‌های میانه جدولی تنابنده با نحوه شعار دادن خواهرزنش نه‌تنها بسیار بامزه و خنده‌دار است که اجرای آن توسط بازیگر یک کلاس درس بازیگری است. تنبیم‌هایی که همیشه خوب بازی می‌کنند و کیفیت مشخصی دارند اما کیفیت شان آنقدر بالا نیست که آنها را شانس قهرمانی بدانیم. زودپز فیلم استاندارد و جالبی است اما آنقدر فیلم مهم و بزرگی نیست که بتوان آن را یکی از بهترین کمدی‌های سال‌های اخیر سینمای ایران دانست و بدون ترس و شرمندگی تماشای آن را به کسی توصیه کرد.

ادامه از صفحه ۱۳

چهارشنبه ۲۵ مهر ۱۴۰۳
۵۱۴
شماره ۴۲۵۴
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

دکان نوستالژی‌فروشی

محمد کریمی
خبرنگار

چندی پیش به دعوت یک رفیق قدیمی به یک مغازه نوستالژی‌فروشی رفتیم، یک دکان ساندویچی به نام دهه ۶۰. ظاهری کثیف، کاغذهای کاهی و انبوهی از سوسیس و کالباس‌های زباله که هیچ ارزش غذایی ندارند اما با خود فکر می‌کردم واقعا طعم دهه ۶۰ همین ابتذال بوده است؟ نوستالژی‌فروشی ما ابتذال می‌فروخت و مشتری‌ها صاف می‌کشیدند. این میل مبهم ابتذال جمعی از کجا به تک‌تک مویرگ‌های وجود ما رخنه کرد؟ دهه ۶۰ مگر انتهای دوران سادگی رفاقت و کوچه و خیابان و از خودگذشتگی و رشادت مردان مرد ما نبود؟ مگر یک تن و هزار خنجر نبود این وطن؟ ایستادن این مردم کنار هم برای بیرون راندن دشمنان قسم خورده این خاک پس چه شد؟ نوستالژی این است؟

«زودپز» دقیقا همان دکان نوستالژی‌فروشی است، زباله رالای کاغذکاهی پیچیده است و هرچه بود و نبود را می‌فروشد. در سکانس آغازین فیلم گروهی در بیابانی ناگجاآباد با لباس‌هایی مضحک در حال رقصیدند. آن هم به شکلی رقت‌انگیز. ناگهان نیروهای امنیتی برای شکارشان سر می‌رسند و با تیر هوایی آنها را دستگیر می‌کنند. عجب! این هیروت کجای حس دهه ۶۰ را می‌سازد؟ شاید بودن جرمی بزرگ است که نیروهای امنیتی با لشکرکشی و تیر و تفنگ از مزدم گرفته‌اند؟ تکلیف‌مان با فیلم روشن است. فیلمساز ما بلد است همه چیز را درون زودپز بریزد. در این سال‌ها فیلم‌های به اصطلاح کمدی زیادی ساخته شده که یکی از یکی ویرانه‌تر بوده است، این یکی اما نور است.

این را بگویم که کمدی جدی است، جدی‌ترین است. اصلا هنر نمایش با کمدی زاده شده است. کمدی کارکرد خود را دارد. درد را تقلیل می‌دهد، کمک می‌کند آدمی آدم‌تر باشد و سرخوشی کند و درپس آن به حس لذت برسد. اما این فیلم خود درد است، درد به حراج گذاشته شدن همه چیز. با هر رنگه‌ا ابدا ولوژیک و با هر مسلکی، وطن، اصل است. آدم بی وطن بی هویت و بی ریشه است. آدم نیست. سینما هم همین است سینمایی که نسبت خود را با زادگاهش نداند اصلا بلد به سینما نمی‌شود. بگذریم! برسیم به مثلا قصه فیلم. مردی نزول خور و زنباره و محتکر که فیلم‌های «مثبت ۳۰» می‌بیند، با انفجار زودپز می‌میرد. آن هم چه مرگی. مرگ ساختن کار این فیلم نیست، مرگ ساختن در سینما کار بزرگان است. اما حب کمدی است و فانتزی، البته این مرگ فانتزی هم نیست، هیچ است. یک هیچ به تمام معنا. فیلم دو بازیگر محوری دارد که تقریبا قصه به دوش آنها است و جز در سکانس‌های کوتاه ما مکمل‌ها را نمی‌بینیم. تنابنده و محمدزاده در بد بودن، رقابتی عجیب دارند. شمایل کمدی برای نوید محمدزاده نه درست طراحی شده و نه اندازه است. برای اولین بار بازی بلاتکلیف او را در این سال‌ها در این فیلم دیدیم و تنابنده هم دم‌دستی، قابل پیش‌بینی و استرئوتیپیک است. این دو جنازه‌ای را کول کرده‌اند و همه شهر را می‌چرخند تا آن را شهید جا بزنند، اما نمی‌شود. نمی‌شود نه از جنس اثبات اینکه شهادت رفیع است و هنر مردان خدا، نه، این حرف‌ها برای فیلم ما کار نمی‌کند. پس فیلم ما چه دارد؟ شوخی‌های نه دیگر مبتذل به سبک کمدی‌های این سال‌ها بلکه وجیه‌تر و جسی‌تر با فتیش چادر گوشه لب و تریاک کشیدن و رقصیدن در همه جا.

فیلم دو سکانس مهم دارد که فیلمساز با دکوپاژش سعی کرده صحنه‌های عظیمی خلق کند تا بتواند موبیلک باران بسازد. سکانس انفجار ناوبابی و شوخی با حمله شیمیایی و سکانس بمباران بیمارستان و بخش نوزادان. صحنه اول که فقط اسلوموشن است، نه می‌تواند ترس حمله شیمیایی خلق کند و نه می‌تواند خنده بگیرد. اسلوموشنی که نقطه‌زد ندارد در سینما یعنی چه؟ بدون ۲۷۰ حس خلق نمی‌شود، من باید با چه چیزی همزیستی کنم؟ کدام یک از این دو نفر آدم اصلی فیلم با من آشنایند و من می‌توانم در طول قصه با آنها پیش بروم؟ جز لباس‌ها و مدل مو و پیوستها و نوارهای وی‌ای‌اس اینها چه دارند؟ تمامی این عناصر شلخته و هیروت فیلم همان کاغذهای درون زباله است.

سکانس بیمارستان چه چیز خلق می‌کند؟ با بهتر بگویم قرار بود چه چیز خلق کند. حس ترس پدری که جان فرزند نوزادش در خطر است و قرار است جان بدست تا کودک نوزادش را نجات دهد که آینده این وطن غرق در خون و جنگ است. دوربین درون بیمارستان شروع به رقص می‌کند و از مدیوم‌کلوز به کلوزآپ‌های پیاپی کات می‌خورد تا التهاب بسازد. غافل از اینکه دویدن این سو و آن سوی آدم‌ها بدون روایت تعلیق نمی‌سازد. اسلوموشن تعلیق نمی‌سازد. به قول فدریکو فدرو پرسپکتیو غم را عوض می‌کند. اما آیا در دد، غم را بدل به خشم و برخاستن می‌کند در این سکانس؟ پدری که نگران نوزادش باشد، سالخته نمی‌شود، دروغین است. مثل همه چیز فیلم. آن پرستار فدا کار هم کارت پستال می‌شود و جان نمی‌گیرد و بدل به نقطه عطف تحولی شخصیت در درام نمی‌شود؛ چرا که فیلمساز زیستی مماس با این فداکاری نمی‌سازد. جهانی بر پا نمی‌شود که در آن فداکاری محسوس شود.

سکانس پایانی فیلم هم خوب یک فاجعه دیگر است. با شنیدن صدای انفجار حمله هوایی در دادگاه، همه عناصر دادگاه؛ جرم متهمان فرار می‌کنند. عدالت می‌گریزد و دروغگوهای بدلکه‌گوی ما در دادگاهی دیگر که همانا دادگاه الهی است، تنها می‌مانند و تیتراژ پایانی ما را غافلگیر می‌کند و شاید هیچ‌گاه نفهمیم که سرنوشت آنها چه شد. چه حیف، یعنی آنها شهید می‌شوند؟ اگر شهید بشوند پس دروغگوهای دغل باز هم می‌توانند شهید شوند. آنهایی که برای وطن نمی‌جنگند، کاری به کار دفاع از مهن ندارند و فیلم‌های مثبت۳۰ می‌بینند! این کمدی، تراژدی ابتذال بود یا طعم فروختن گذشته‌ای که با افتخار به آن نگاه می‌کنیم.

مثل یک تیم میانه جدولی

مازیار وکیلی
خبرنگار

بعد از تماشای فیلم «زودپز» اولین سوالی که به ذهن تماشاگر می‌رسد این است که آیا فیلم خوبی را تماشا کرده است؟ پاسخ به این سؤال ارتباط مستقیمی با سطح توقع آن تماشاگر از یک فیلم دارد. اگر قرار باشد با زودپز به عنوان یک فیلم قائم به ذات و بدون توجه به وضعیت فیلم‌های کمدی سینمای ایران در سال‌های اخیر مواجه شویم، زودپز نه تنها فیلم خوبی نیست که اشکالات متعدد روایی (خصوصا در ۲۰ دقیقه پایانی) آن بسیار آزاردهنده است، اما زمانی که زودپز را با بسیاری از کمدی‌های اکران شده در چند سال اخیر سینمای ایران قیاس کنیم می‌توان از خطاهای فیلم چشم‌پوشی کرد و به آن نمره قبولی داد. حال باید چه کار کرد؟ زودپز را به عنوان یک اثر قائم به ذات و بدون توجه به وضعیت فیلم‌های کمدی سینمای ایران در سال‌های اخیر مواجه شویم، زودپز نه تنها فیلم خوبی نیست که اشکالات متعدد روایی (خصوصا در ۲۰ دقیقه پایانی) آن بسیار آزاردهنده است، اما زمانی که زودپز را با بسیاری از کمدی‌های اکران شده در چند سال اخیر سینمای ایران قیاس کنیم می‌توان از خطاهای فیلم چشم‌پوشی کرد و به آن نمره قبولی داد. حال باید چه کار کرد؟ زودپز را به عنوان یک اثر قائم به ذات و بدون توجه به وضعیت فیلم‌های کمدی سینمای ایران مقایسه کرد و تکوپاژ و سر و شکل حرفه‌ای و بازی خوب بازیگران را ستایش کرد. به نظر می‌رسد منطقی‌ترین نوع مواجهه با فیلمی مانند زودپز مواجه‌های معتدل باشد. باید گفت که بله زودپز شاید در ساختار درماتیک خود اشکالات متعددی داشته باشد و ایده اصلی فیلم نتواند داستان را ۱۱۰ دقیقه پیش ببرد اما شوخی‌های سطح بالا و تک لحظه‌های درخشانی هم دارد که حسابی از تماشاگران خنده می‌گیرد. شوخی محسن تنابنده با نحوه شعار دادن خواهرزنش نه‌تنها بسیار بامزه و خنده‌دار است که اجرای آن توسط بازیگر یک کلاس درس بازیگری است. فیلم به لحاظ فنی خصوصا در طراحی تولید و کارگردانی اشکالات اندکی دارد اما اجرای برخی صحنه‌ها (مثل سکانس برخورد موشک به حمام زنانه) ظرافت باقی صحنه‌ها را ندارند. می‌توان این فهرست را از این هم طولانی‌تر کرد و تمام نکات مثبت و منفی زودپز را تک به تک برشمرد. اما این موضوع مشکل چندانی را حل نمی‌کند. به جای آن باید به این نکته توجه کرد که سینمای کمدی ایران در این سال‌ها به قدری کیفیت نازلی پیدا کرده که تماشای فیلمی مانند زودپز در آن غنیمت است. زودپز را می‌توان با تنبیم‌های میانه جدولی تنابنده با نحوه شعار دادن خواهرزنش نه‌تنها بسیار بامزه و خنده‌دار است که اجرای آن توسط بازیگر یک کلاس درس بازیگری است. تنبیم‌هایی که همیشه خوب بازی می‌کنند و کیفیت مشخصی دارند اما کیفیت شان آنقدر بالا نیست که آنها را شانس قهرمانی بدانیم. زودپز فیلم استاندارد و جالبی است اما آنقدر فیلم مهم و بزرگی نیست که بتوان آن را یکی از بهترین کمدی‌های سال‌های اخیر سینمای ایران دانست و بدون ترس و شرمندگی تماشای آن را به کسی توصیه کرد.

«زودپز»ی که زود ترکید

سعید نیکوزرم
خبرنگار

«زودپز» داستان دو یا جنای به نام‌های شاهین (نوید محمدزاده) و سیروس (محسن تنابنده) است که پدرزن عیاش و محتکر خود به نام قدرت (محمود جعفری) را در تنبیه ترکیدن یک زودپز از دست می‌دهند. آنها شهرستانی هستند و با توجه به نام‌های این فیلم پرفوش بنشینم و خودم را به حال‌وهای آن ببسازم. فیلم زودپز سال ۱۳۶۷ و دوران موشک‌باران تهران را به شکلی طنازانه به تصویر می‌کشد. به همین جهت، مخاطب با اولین چیزی که تنها شاهد آن مرگ قدرت تلاش می‌کنند از خال‌وهای موشک‌باران تهران در دوران دفاع مقدس سوء استفاده کرده و با قرار دادن جنازه قدرت در موقعیت یکی از انتظارجاها و ارشمیقد جنازه و از مزایای شهادت او بهره‌مند شوند. از طرفی زنی به نام خانم زکایی (گلاره عباسی)، که مشخص می‌شود با قدرت سر و سری داشته و قدرت به بهانه سفته‌ها